

اصلاحِ اصلاحات

ارزیابی تلاش اصلاح‌طلبان برای «اصلاحِ اصلاحات» در گفت‌وگویی «اعتماد» با محمد عطریا نفر

عملکرد مان ضعیف است

علیرضا کیا نپور

میانه آبان ماه و پیش از ازسرگیری مذاکرات احیای برجام در دولت سیزدهم، جبهه اصلاح‌طلبان ایران در بیانیه‌ای تحلیلی به این موضوع پرداخت و به فاصله کمتر از یک هفته، عباس عبیدی روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب در یادداشتی با عنوان «بی‌معنایی یک بیانیه» ضمن انتقاد از این رفتار سیاسی اصلاح‌طلبان، آنچه در جریان انتخابات اخیر در این اردوگاه رقم خورد را به نقد کشید و از جمله نوشت: «جبهه اصلاحات پس از شکست قاطع سیاسی و ناتوانی مطلق در آوردن مردم به پای صندوق‌های رای در خرداد ۱۴۰۰، پیش از هر اقدامی از جمله موضع‌گیری درباره برجام یا سایر امور، باید ابتدا موجودیت خود را بازنگری و تحلیل کند.» عبیدی همچنین در یادداشتی دیگر که در ۲ شماره پیاپی روزهای پایانی آبان ماه «اعتماد» منتشر شد، این انتقاد درون‌گفتمانی را دنبال کرد و با تأکید بر اینکه کنش سیاسی اصلاح‌طلبان به حضور در رقابت انتخاباتی محدود شده، این رفتار اصلاح‌طلبان را به کنایه مصداق «بازی رای و صندوق» تعبیر کرد و به‌خصوص با اشاره به آنچه طی ساعات پایانی روز ۲۸ خرداد ماه ۱۴۰۰ در دستورکار طیفی خاص از نیروهای اصلاح‌طلب قرار گرفت و به‌رغم آگاهی از آرای اندک‌گزینه موردنظرشان، این‌طور القا کرد که آن‌ها کاندیدا تا پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ فاصله‌ای اندک دارد. رفتاری که به باور عبیدی نه‌تنها پیروزی سیاسی را برای اصلاح‌طلبان به ارمغان نیاورد، بلکه در عین حال منجر به آن شد که آنان در میدان اخلاق سیاسی نیز بازنده باشند. محمد عطریا نفر عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی به عنوان یکی از احزاب شاخصی که بر حمایت از یکی از کاندیداهای موردنظر شورای نگهبان تأکید داشت،

اگرچه انتقاد عبدي را در مجموع رد نمي‌کند اما معتقد است که بهتر بود به‌جاي طرح بحث در فضاي عمومي، اين مسائل در جلسات خصوصي مطرح شود. عبدي البته در يکي از آن سه يادداشت روزهاي پاياني آبان ماه به اين انتقاد پاسخ گفته و توضيح داده بود که چرا از تريبون مطبوعات به نقد درون‌گفتماني برخاسته است و آنچه در ادامه مي‌خوانيد مشحون ديده‌گاه محمد عطريانفر است که در گفت‌وگو با «اعتماد» مطرح شد.

بحث آسیب‌شناسي و بازسازي گفتماني جريان اصلاحات، تقريبا هر بار بعد از انتخابات مطرح شده و هربار به فراموشي سپرده ميشود تا بزنگاه انتخاباتي بعد. در عمل اما اتفاقي نمي‌افتد جز تاکيد همگاني بر لزوم اصلاح اصلاحات و بازنگري و بازسازي گفتماني. اخيرا آقاي عباس عبدي در يادداشت‌هايي به آسیب‌شناسي و نقد رفتار سياسي جريان اصلاحات در انتخابات اخير پرداخت و با اشاره به صدور بيانيه‌هايي که هرازگاه از سوي جبهه اصلاحات صادر ميشود، اين رفتار و تاکتيک سياسي را به عنوان يکي از معدود اقداماتي که اصلاح‌طلبان در فاصله دو انتخابات و زماني که در قدرت حضور ندارند، دنبال مي‌کنند، به دليل روحيه انفعالي که در اين رفتار ديده ميشود، به نقد کشيد.

اين نکاتي که شما اشاره کرديد، گريبانگر همه احزاب زير چتر جبهه اصلاحات يا دوم خرداد است. در واقع همگي دغدغه‌هايي دارند و نگراني‌هايي را ابراز مي‌کنند و توقع دارند که آينده بهتر از گذشته باشد. معتقدم در مقام روايت آنچه از سوي دوستان ما از جبهه دوم خرداد مطرح مي‌کنند، کاملا درست است اما در مقام کار و کنش سياسي به صرف اينکه نکته‌اي را تحت عنوان آسیب وضع موجود مطرح کنيم، کفايت نمي‌کند. دوستان ما بايد به جاي گفت‌وگوي رسانه‌اي، بيشتر وجهه همتشان را صرف نشست‌هاي تشکيلاتي و گفت‌وگوهاي درون‌تشکيلاتي کرده و حول محور آقاي خاتمي برنامه‌ريزي کنند. من هم با شما هم‌عقیده‌ام و معتقدم به صرف اينکه درد و مشکلي را بيان کنيم، اتفاقي نمي‌افتد و براي علاج مشکلات بايد بر پايه برنامه‌ريزي دقيق، اقدام کنيم؛ به‌خصوص در شرايط فعلي که دوستان ما در جبهه دوم خرداد از هرگونه زمينه‌اي براي حضور در مناصب قدرت خارج هستند و طبعا در اين شرايط هر آن که براي فعاليت سياسي تلاش مي‌کند، داراي صداقت کافي است و به دور از تمنيات و تعلقات قدرت، دوست دارد به نفع مردم گامي بردارد. از اين جهت فکر مي‌کنم بايد بيشتر توقع‌مان اين باشد که دوستان و به‌خصوص چهره‌هاي شاخص و موثر در جريان

اصلاحات هرچه زودتر گردهم جمع شده و حول محور آقای خاتمی برنامه‌ریزی کنند تا بتوانند در راستای بازسازی اعتماد ملی و ترمیم پایگاه اجتماعی این جریان سیاسی تلاش کنند. اگر این اتفاق بیفتد، طبعاً نیروهای دوم خردادی دوباره روحیه خود را به دست آورده و می‌توانند در ادامه مسیر و در راستای تحقق اصلاحات مدنظر خود گام بردارند.

با توجه به اشاره‌ای به لزوم گفت‌وگویی درون‌تشکیلاتی در نشست‌های حزبی به جای گفت‌وگویی رسانه‌ای همچون آنچه در مورد یادداشت آقای عبیدی مثال زدیم، دو نکته محل‌تامل است که اتفاقاً آقای عبیدی هم به نحوی به آن پرداخته؛ یک اینکه انتقادهایی را که امروز مطرح شده، در گذشته نیز در همین جلسات حزبی مطرح کرده و به نتیجه مشخصی دست پیدا نکرده‌اند و مهم‌تر آنکه اساساً گفت‌وگویی انتقادی در فضای عمومی شکل می‌گیرد، نه در جلسات خصوصی. در واقع در فضای عمومی است که طرح یک انتقاد با واکنش‌های مثبت و منفی مواجه شده و در نتیجه گفت‌وگویی انتقادی شکل می‌گیرد.

ببینید، سخن و نقد آقای عبیدی، به اعتقاد من هم کاملاً درست است اما ناظر بر بخشی از ماجراست. در واقع اگر قرار بر این باشد که سیاست‌ورزی بر مبنای بلندگوهای تبلیغاتی و رسانه‌ای مطرح شود، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛ بنابراین اگر بخواهم فرمایش آقای عبیدی را تکمیل کنم باید بگویم که اگر جریان اصلاحات مجموعه تدابیر و تصمیمات خود را در گفت‌وگوهای سازنده و انتقادی درون‌تشکیلاتی شکل بدهد، باید نتایج آن را در اولین فرصت به اطلاع جامعه مخاطب و جامعه سیاسی برساند. در نتیجه اگر قرار باشد صرفاً به بخشی از این ماجرا ملتزم باشیم و فقط و فقط عرصه عمومی را ملاک سیاست‌ورزی قرار دهیم، فکر نمی‌کنم که بتوانیم کاری از پیش ببریم. عرصه عمومی، عرصه فعالیت و تدابیر و تصمیم‌هاست و احتمالاً با این انتظار که با نظارت مردمی بازخورد و واکنش‌هایی مناسب دریافت کنیم. به تعبیر دیگر اگر بخواهم با فرمایش آقای عبیدی همراهی کنم باید بگویم که آنچه در این گفتار مورد اشاره قرار گرفته، جزو شروط لازم است ولی کافی نیست. در واقع نشست‌های تخصصی، فکری، برنامه‌ای و تشکیلاتی جزو لوازم و ضرورت‌های الزام‌آوری است که در ترکیب با حضور در عرصه عمومی می‌تواند راهگشا باشد.

یک بحث مهم در نقد رفتار و عملکرد جبهه اصلاحات، گستردگی دیدگاه افراد و طیف‌های فکری-سیاسی درون این جبهه یا جریان سیاسی است. به این ترتیب که دیدگاه افراد یا احزاب عضو جبهه اصلاحات،

گاه چنان نسبت به یکدیگر متفاوت و متعارض است که دستیابی به اجماع در مورد يك تصميم سياسي در عمل ناممکن است یا به تعبیری اجماعي کاریکاتوری حاصل میشود؛ به این ترتیب که جبهه اصلاحات اعلام میکند که تصمیم نهایی بر فرض راهبرد A است اما در صورتی که هر کدام از احزاب عضو جبهه به راهبرد B نظر دارند، مجازند مطابق خواست خود اقدام کنند که مصداق روشن آن را در دو انتخابات مجلس یازدهم و ریاست جمهوری سیزدهم دیدیم که به روشنی آسیبزا و کاهنده است؛ آیا اساسا اطلاق تعبیر «اجماع سياسي» به این رفتار منطقی و معنادار است؟ و اینکه نظرتان در مورد این روش مشخصا نسبت به انتخابات 1400 چیست؟

تلاشهای سیاسی افرادی که فعالیت اجتماعی و مدنی دارند و علاقه مندند به نفع مردم بیندیشند و کار کنند، دارای زمینه ها و دیدگاه های متنوعی هستند. هیچگاه نمیشود دو شخص یا دو جریان یا دو گروه با افق فکری مشابه برای همیشه و به تمامی یکسان و به اصطلاح طابق النعل بالنعل برهم منطبق باشد. این خصلت تنوع در فعالیتهای جبهه ای به وفور دیده میشود و حتی اگر این جبهه به يك حزب فراگیر و بزرگ تبدیل شود، باز درون احزاب هم طیفها و فراکسیونهای اکستریمیستی چپ و راست شکل میگیرد. از این جهت کمتر اتفاق می افتد که اعضای يك حزب یا جبهه سياسي بتوانند در هر زمینه و موضوعی که با آن روبه رو میشوند، به اجماع برسند. «اجماع» اراده فائقه ای است که معمولا در شرایط تكثر نیروها رخ نمیدهد و به همین دلیل معمولا به جای قاعده «اجماع»، سخن از قاعده «اکثریت» به میان می آید. از این جهت که وقتی مجموعه ای با یکدیگر کار میکنند، طبیعتا بهتر است که به اجماع برسند اما اگر چنین نشد، موضوع متوقف نخواهد شد و باید این توقع را داشته باشند که اکثریت اعضا بتوانند در يك موضوع به نظریه ای واحد برسند و اقلیت هم طبعا باید از نظر اکثریت تبعیت کند. بنابراین تاکید بر اینکه الزاما در هر زمینه ای اجماع حاصل شود، بیشتر شعاری فریبنده است و بیش از آنکه راهگشا باشد، میتواند منجر به آن شود که بحث به بن بست برسد.

اما مگر در همین انتخابات ریاست جمهوری اخیر، نظر اکثریت ناظر بر عدم حمایت از کاندیداهای غیراصلاح طلب تشکیلاتی نبود؟

مجموعه «جبهه اصلاحات ایران» در جریان انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم از جانب تمامی احزاب عضو جبهه هماهنگی اصلاح طلبان ماموریت داشت که در این قضیه توافق، همراهی و نظر مثبت تمامی احزاب را به دست بیاورد. بر این اساس ملک و موازینی را در بحث ضرورت حمایت

یکپارچه از افراد مطرح کردند و آن اینکه اگر کاندیدایی بخواهد به عنوان کاندیدای موردحمایت جبهه اصلاحات ایران وارد گود انتخابات شود و همه احزاب و اشخاص زیرمجموعه جبهه نیز از او در مسیر انتخابات حمایت کنند، باید موفق به جلب نظر دستکم دو سوم آرا شود. حال آنکه ملاک دوسوم آرا، ملاک بسیار سنگین و دشواریاب است که صرفاً در برخی تصمیم‌گیری‌های سیاسی مبتنی بر رای‌گیری مطرح است. درواقع این ضریب و میزان دوسوم برای امور معمول سیاسی میزان و ضریبی بسیار سنگین است و به نظر می‌رسد دوستان ما در جبهه اصلاحات بعضاً دچار توقع بیش از اندازه از خود شده و در نتیجه نتوانستند به گزینه واحد برسند. اگر بخواهم به‌طور مصداقی استدلال کنم که چرا معتقدم این ملاک دوسوم در بحث حمایت از کاندیداهای انتخابات ملاک سنگینی است، می‌توان به نحوه عملکرد خود این دوستان در قبال این ملاک سنگین ارجاع بدهم. به این ترتیب که دوستان وقتی کاندیداهایی همچون آقایان مهرعلیزاده یا همتی نتوانستند دوسوم آرای جبهه اصلاحات ایران را به دست بیاورند، دوستان در مواجهه با این مهم که چنین نصابی بسیار دشوار و دست‌نیافتنی است، مجدداً توافق کردند که هر حزب و تشکلی مجاز است مطابق با توافق سیاسی درون‌تشکیلاتی و درون‌حزبی خود گام بردارد. حال آنکه نفسِ تصمیم و توافق دوم به این معناست که توافق نخست ناظر بر نصاب دو سوم آرا، ملاک بلندپروازانه بوده و به تعبیری می‌توان گفت که ملاک دوم ملاک نخست را نقض کرده است. به‌خصوص آنکه در بحث خاص انتخابات ریاست‌جمهوری سیزدهم، اگرچه آقای مهرعلیزاده کمتر رای آورد اما آقای همتی برای رسیدن به نصاب دوسوم از مجموع آرای اعضا و احزاب جبهه اصلاحات ایران تنها یک رای کم داشت. در نتیجه این سوال مطرح می‌شود که چطور ممکن است کاندیدایی که مورد احترام اصلاح‌طلبان و احزاب اصلاح‌طلب است، موفق به کسب چیزی حدود 62 تا 63 درصد آرای اصلاح‌طلبان شود اما اصلاح‌طلبان نتوانند به‌طور فراگیر و اجماعی از او حمایت کنند. این شرایط ناشی از آن است که ما در موازین نخست دچار افراط شدیم و همین افراط در موازین نخست باعث شد که ما در انتهای مسیر به بن‌بست رسیدیم. لذا فعالیت‌های دوستان در جریان‌های سیاسی باید واقع‌گرا و واقع‌بین باشد. ما در گذشته‌های دور نیز برای تصمیم‌گیری‌های جبهه‌ای در جریان اصلاحات، ملاک و معیار منطقی لحاظ نمی‌کردیم.

در بحث حمایت موردی اصلاح‌طلبان از آقای همتی دو نکته محل تامل است. اول با توجه به اینکه جناب‌عالی به واقع‌گرایی و واقع‌بینی سیاسی تأکید دارید، برخی معتقدند فضای حاکم بر جامعه طی ماه‌های

منتج به انتخابات به گونه‌ای بود که میشد مشارکت حداقلي را پیش‌بینی کرد یا دست‌کم روشن بود که بخشی از جامعه که معمولا به کاندیداهای مورد حمایت جریان اصلاحات رای می‌دهد، چندان تمایلی به مشارکت و حضور پای صندوق ندارد. به‌خصوص وقتی گزینه مورد حمایت فارغ از توانمندی‌های مدیریتی و اجرایی، چهره‌ای کمتر شناخته‌شده بود و شاید به حکم همین واقع‌بینی میشد پیش‌بینی کرد که احتمال پیروزی چنین کاندیدایی در فضای خاص انتخاباتی ایران ناچیز است. نکته دوم که اتفاقاً آقای عبدي هم در یکی از همین یادداشت‌ها اشاره کرد، فضا سازی دروغین بود که به‌رغم آنچه از وقایع و تحولات روی زمین سیاست قابل‌فهم بود، این‌طور القا شد که آقای همتی فاصله اندکی تا پیروزی دارد و به‌خصوص طی ساعات پایانی رای‌گیری کار به نوعی بی‌اخلاقی و وارونه‌نمایی وقایع رسید که به‌ویژه از اصلاح‌طلبان انتظار نمی‌رفت.

واقعیت این است که ما از ابتدای ورود به بحث انتخابات ریاست‌جمهوری 1400 با دو دیدگاه متفاوت وارد بحث شدیم و این دو دیدگاه متفاوت در تدابیر اقتضایی اعضا و احزاب جبهه دوم خرداد تاثیر داشت. این دو دیدگاه همواره حضورشان را در فعالیت‌های انتخاباتی و رقابت‌های سیاسی به پیروزی قطعی معطوف می‌کنند و تنها به شرطی قائل به مشارکت در انتخابات هستند که امید پیروزی بسیار بالایی داشته باشند. این دیدگاه نزد بسیاری احزاب اصلاح‌طلب مقبول نبود. به این معنا که اگر قرار بر این بود که چنین نگاهی ملاک عمل باشد، پیشاپیش روشن بود که ما در انتخابات 1400 امکان رقابتی تنگاتنگ با نیروهای اصلی جریان رقیب را نداشتیم. از نظر بنده و بسیاری از دوستان واقع‌بین تنها گزینه‌ای که احتمال پیروزی او، آن‌هم در صورت رسیدن به مرحله دوم مطرح است، آقای ظریف بود. حتی این احتمال را نسبت به پیروزی دومرحله‌ای دوست ارزشمندمان آقای جهانگیری متصور نبودیم و متعاقبا دیگر افرادی که وارد گود کاندیداتوری شده بودند نیز به همین ترتیب به نظر ما شانسی نداشتند. حال اگر قرار بر این باشد که نظریه کسانی که مدعی چنین دیدگاهی بودند که تنها زمانی باید وارد رقابت انتخاباتی شویم که پیروزی‌مان قرین به تحقق باشد، به هیچ عنوان نباید وارد گود انتخابات می‌شدیم؛ به‌خصوص آنکه آقای ظریف هم پیشاپیش خود را از این مسوولیت معاف کرد و حاضر به ورود به رقابت انتخابات نشد؛ لذا اگر قائل به این دیدگاه بودیم، اصلاح‌طلبان همگی باید خود را از حضور در صحنه انتخابات معاف می‌کردند. به نظرم این نظریه تمامیت‌خواهی که توقع پیروزی در هر شرایطی را دارد، نظریه‌ای محکوم

به شکست است. در کشورهایی که دموکراسی کاملاً نهادینه شده و رقابت‌ها کاملاً معنادار و مشروع است، به دفعات دیده‌ایم که حزبی به‌رغم آنکه احتمال پیروزی خود را ناچیز می‌داند، وارد گود رقابت شده و با تمام قدرت در انتخابات شرکت می‌کند. اگر یک جریان سیاسی صرفاً زمانی خود را در مظان انتخاب شهروندان قرار دهد، مرتکب نوعی عافیت‌طلبی و خودخواهی است.

اگر شورای نگهبان تصمیم می‌گرفت همه کاندیداهای جبهه اصلاحات از جمله آقایان جهانگیری، پزشکیان، شریعتمداری و دیگران را تایید می‌کرد، باز احتمال پیروزی ما بسیار اندک بود و شخصاً معتقد بودم که در هیچ شرایطی به پیروزی نخواهیم رسید. حال اگر این اتفاق می‌افتاد و کاندیداهایی که اشاره شد، امکان حضور در صحنه را می‌یافتند اما شکست می‌خوردیم، آیا باز دوستان چنین دیدگاهی را مطرح می‌کردند؟ بعید می‌دانم! بنابراین فارغ از اینکه انتخابات با چه کم و کیفی برگزار می‌شود، توان ما در جلب آرای مردم و پیروزی در انتخابات تا چه میزان است و در عرصه تبادل قدرت از چه توانی برخورداریم، ابتدا باید از این جهت تکلیف‌مان را با امر سیاست‌ورزی روشن کنیم که نگاه‌مان به رقابت سیاسی و انتخاباتی چیست. متأسفانه ما همواره فکر کردیم باید روی اسب برنده شرط‌بندی کنیم؛ حال آنکه این امکان در عرصه سیاست به ندرت پیش می‌آید.

بحثی که از سوی گروهی از نیروهای سیاسی مطرح می‌شد، این بود که با توجه به مجموعه محدودیت‌هایی که در مسیر کنش سیاسی وجود دارد و ردصلاحیت گسترده، «انتخابات» فرصت مناسبی است که باید از آن بهره برد و اتفاقاً بخشی از جامعه که در انتخابات گذشته پایگاه اجتماعی همین جریان سیاسی بود، به این هدف و باور سیاسی رسیده بود که فارغ از بحث تحریم یا قهر سیاسی، از این فرصت برای انتقال پیام خود به حاکمیت استفاده کند. در واقع این بخش از جامعه و نیروهای سیاسی عمدتاً اصلاح‌طلب تاکید داشت در شرایطی که در غیاب گزینه‌ها و کاندیداهای اصلی، شکست در انتخابات نیز متصور است، با عدم حمایت از گزینه‌های موجود اولاً به حاکمیت پیام بدهد و ثانیاً بخشی از پایگاه اجتماعی تخریب‌شده را ترمیم کند. آیا اگر حاکمیت به این نتیجه برسد که جریان اصلاحات در هر شرایط و حتی بدون کاندیدا در صحنه انتخابات حاضر است، عواقب منفی در پی ندارد؟

به هیچ عنوان! در واقع باید این‌طور بگویم که آیا شما تصور می‌کنید حاکمیت پیام خود را از اصلاح‌طلبان و جامعه دریافت نکرده است؟! آیا در شرایط کنونی که بیش از 55 درصد پای صندوق نیامده و مشارکت

نکرد و حدود 12 درصد هم آرای باطله و سفید داشتیم و حاکمیت تنها با رای 30 درصدی جریان پیروز را به مناصب مورد نظر رساند، پیامی منتقل نشده است؟! اینطور نیست! ببینید، ما آنقدر از طریق گفت‌وگوهای مطبوعاتی و سخنرانی و اینجا و آنجا در نقد نظارت استصوابی و ردصلاحیت گسترده اظهار نظر کرده و دیدگاه‌های انتقادی‌مان را بیان کردیم که جامعه اطلاعات لازم را به دست آورده و به آگاهی رسیده است. همچنین حاکمیت این پیام ما را بارها و بارها دریافت کرده اما اگر تصورمان بر این اساس استوار باشد که حاکمیت در پی دریافت این پیام و این دست پیام‌ها، دودستی چیزی را تقدیم اصلاح‌طلبان می‌کند، تصویری نادرست و غلط است و اصلاً اتفاق نمی‌افتد. داستان این است که ما دچار نوعی بی‌عملی سیاسی شدیم. چرا آن 55 درصد پای صندوق نیامد؟ چرا آن 12 درصد آرای باطله به صندوق انداخت؟! به این خاطر که به این نتیجه رسیده‌اند که جریان اصلاحات تکالیف سیاسی خود را انجام نمی‌دهد و همیشه دوست دارد قدرت را بدون کوچک‌ترین دشواری و به‌طور رایگان به دست بیاورد. طبیعتاً وقتی چنین احساسی به جامعه منتقل شود، رویکرد جامعه نسبت به جریان اصلاح‌طلب منفی می‌شود. اما اگر جامعه به این باور برسد که اصلاح‌طلبان به عنوان گروهی که مورد نظر و علاقه‌شان هستند، حاضرند به‌رغم فشارها و توهین‌ها و حملات گاه و بی‌گاه در شرایط دشوار وارد رقابت شده و حتی شکست بخورند، وقتی جامعه به این باور برسد که این جریان سیاسی و نیروهایش حاضرند برای اندیشه و گفتمان سیاسی‌شان قربانی شوند، طبیعتاً از آنها حمایت می‌کند. باور من این است که با این رویکرد برخی دوستان که نسبت به انتخابات موضع امتناع اتخاذ کردند، نه‌تنها چیزی بر رای آنها نیفزود و پیام تازه‌ای به حاکمیت منتقل نکرد، بلکه زمینه و استعداد اجتماعی‌شان را نیز از دست دادند.

و در پایان اینکه آینده این جریان سیاسی را چطور می‌بینید؟ البته این ملاحظه را هم مدنظر داشته باشید که به‌هرحال بخش عمده این گفته‌ها پیش از این به دفعات مطرح شده و هم پرسش‌های بنده، هم پاسخ جناب‌عالی تا حدودی تکراری است، اگر بخواهید فارغ از بحث تحلیلی، با نگاهی خبری به این سوال پاسخ بدهید که آیا در حال حاضر در جلساتی که دارید، گامی در مسیر آنچه باید اتفاق بیفتد، برداشته می‌شود؟

بسیار ضعیف! احزاب و طیف‌های گوناگون اصلاح‌طلب ابتدا باید تکلیف خود را روشن کنند که می‌خواهند در صحنه سیاست باقی بمانند یا موضع

انفعالي دارند، بعد درباره باقي مسائل صحبت كنيم. ما در مجموع 3
رويکرد در رفتار سياسي متصوريم؛ يك اينكه با نگاهی منفي به
مجموعه حاکمیت، قانون اساسي و رهبري به سمت براندازي حرکت كنيم.
اين روش که در دستورکار اصلاح طلبان نيست. بنابراین فارغ از اين
روش، يا بايد به سوي انفعال برويم يا کنشگري و فعاليت سياسي. حال
اگر فعاليت مان منجر به پيروزي شد، فبهاالمراد؛ وگرنه بايد
آسيب شناسي و خود را براي ادامه فعاليت آماده كنيم.

.....
.....

.....
.....
.....

.....
.....
.....
.....

.....
.....
.....

.....
.....
.....
.....

منبع: روزنامه اعتماد 14 آذر 1400 خورشیدی